

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان
۲۰۰۹/۰۸/۱۸

به مناسبت نودمین سالگرد استرداد استقلال

خاکِ پاکش مشکبیز

کشورِ آزاده افغان سستان
قهرمانزا ، سرزمینِ باستان
مرکزِ فرهنگ و علم و معرفت
منبعِ نورِ هدایت ، در جهان
مصدرِ صلح و صفا و آشتی
مقعدِ صدق و سخای راستان
منظرِ آزاده مردانگی
منبر احساسِ روح و هم روان
معبدِ مولا علی شیرِ خدا
مقبری از عاشقان و عارفان
خاکِ پاکش عطر خیز و مشک بیز
ره ندارد در بهارانش خزان

صفحهٔ تاریخ او پُر ماجرا
دشت و دامانش پُر از شیرِ ژیان
با حوادث های دوران سازگار
سینه اش صد پاره از جورِ زمان
زابل و ، هرات و ، غزنه ، کندهار
کابل و ، غورات و ، بلخ و ، بامیان
کنز و ، بغلان و ، هلمند و ، کنر
پکتیا و ، ننگرهار، و جوزجان
لوگر و ، میدان و ، لغمان و فراه
هم سمنگان و ، بدخشانش جِنان
دایکندی و ، ارزگان و تخار
بادغیس و پکتیکای با نشان
هم چجانسور و سرپُل ، پنجشیر
همچنان پروان و نورستان آن
مهدِ زال و ، رستم و ، سهراب ها
مهدِ محمود و ، علاءالدین خان
مهدِ (احمد شاه) و (میرویس هوتکی)
(مسجدی خان) و (محمد جان خان)
(مُشکِ عالم)، (نائب) و (غازی ایوب)
(غازی عبدالله اچکزی) ، همچنان
قهرمان (غازی آدی) های عزیز
فخر ، استقلال ما افغانیان
چون (ملالی) ها و (زرغونه انا)
چون (وجیهه) ، همچو (ناهِید) جوان
مهدِ (مولانا) ، (سنایی) ، (عنصری)

(ابن سینا) ، (فرخی سیستان)
مهد (جامی) و (ظهیر فاریاب)
(انوری) و هم (دقیقی) خوش بیان
(خواجه عبدالله انصار) و (ندیم)
(قاری عبدالله) و هم (بیتاب) مان
مهد (رحمان نیکه) و (خوشحال خان)
مهد (مستغنی) و ، هم از دیگران
جشن استقلال ، (نود ساله) شد
از غرور (اکبر) و (غازی امان)
لیک ملاحی تخم (انگ لیس)
در لباس و قالب روحانیان
با مُفاد آیه های شیطننت
با حدیث جعل ناپیغمبران
با روایات امامان دروغ
باز کرده هر یکی از دین ، دکان
از برای شهرت و نام و مقام
(مادر میهن فروشی) ، رایگان
یا برای ، دالر و کلدار و پوند
ننگ و ناموسش ، به دست دیگران
مردم بیچاره را غولاندند
تا قیامی ، بر ضد آزادگان
تا به تاریک جهالت ، تا ابد
هموطن آواره و ، هم سرگران
ناگهان ، میهن پر از زاغ و زغن
بلبلان خاموش جور کرگسان

همچو مار و مور و زنبور و ملخ
حمله ور ، هم از زمین و آسمان
با کلامِ حق ، شده بر ضدّ حق
ملتِ بیچاره ، سخت در امتحان
با مهارت ، (عَنْ بَلِيسَانَ) عرب
بارِ استعمار ، بر پشتِ خران
تا قیامت ها ، خرِ بارِ عرب
ورنه تکفیر و ، ز جمعِ کافران
بس قیام ، کهنه پیخانِ شنیع
بر ضدِ اندیشه و فکرِ جوان
از در و دیوار ، باریدن گرفت
سنگِ ملا ، بر سرِ روشنگران
عاقبت ، آن (قهرمانِ راستین)
از وطن مألوف ، با آه و فغان
در دیارانِ غریب آواره شد
آن شهانشاهِ جوان و مهربان
روز و شب در نارِ هجران و فراق
سوخت جسم و جان و هم روح و روان
در امیدِ دیدنِ مادرِ وطن
آب چون سیماب ، مغزِ استخوان
اینچنین از خاکدانِ فانیان
رفت ، ملکِ باقی و شد جاودان
بارِ دیگر (عَنْ بَلِيسَانَ) ، روی کار
در لباسِ رهبران و عالمان
گاهی ملا و چلی و ، گه امام

مردمان گمراه ، با چربِ زبان
 گه بنامِ (**خلق**) و (**پرچم**) آمده
 گاهی هم با نعره (**اسلامیان**)
 بد بتر گردید و ، بد تر ، بدترین
 مرغ، کرگس گشت و کلمرغ ، ماکیان
 نه محبت ماند و نه صلح و صفا
 نه شرافت ، نه نجابت در میان
 (**جاهدان**) هریک به جای (**جاهدان**)
 (**راکت**) و (**بم**) ، (**دار**) و (**تلوار**) و (**سنان**)
 (**نوکران**) و (**چاکران**) اجنبی
 بر تنِ مادروطن ، (**راکتپران**)
 گاهی با نامِ (**گلمجم**) ، (**راکتی**)
 گاهی (**ملا**) و (**چلی**) و (**طالبان**)
 ریش و پشم و با پکول و با چین
 بل نموده ، آتشِ نمرودیان
 گاهی با نامِ (**امیران**) ، از (**خمیر**)
 در تنورِ جهل پخته ، آس و نان
 عاقبت آمد ، امیرالمؤمنین
 بود دستش (**خاده چوب**) و (**ریسمان**)
 چشمِ کورش ، بسته با (**پشم عرب**)
 امرِ بالمعروف و نهی از منکران
 نارسیده محشری گشتی بپا
 جوی ها از خونِ ملت شد روان
 آنچه را کردند ، کافر می نکرد
 شرم دارد خامه از تحریرِ آن

حال (دال) و (دلده) و (کچری قروت)
پخته دیگِ ننگِ کاندیدیان
جانِ هم افتاده عرعر میکنند
از برای بردنِ بارِ گران
بارِ (امریکا) و (روس) و (ان گلیس)
بارِ (پاکستان) و از (ایرانیان)
بارِ (اعراب) چتلخورِ کثیف
می کشندش ، در زمین و آسمان
در زمین ، بر (خانه) و (نان) و (لباس)
در سما ، بر (باور) و (تقلید) شان
خود تحرّی ، در زمینه ، کس نکرد
پُشتِ میراثِ پدر ، تا کی دوان
مُفتِ بی زحمت ، ندارد لذتی
غیرتی باید که تا قدرش بدان
ای وطن ! کز بارِ سنگینِ ملا
قامتِ سروِ روانت ، شد کمان
ای وطن ! آن لحظه آرامی تو
گر تفنگسالار گم شد از میان
ای وطن ! ای خفته در تالابِ خون
دشت و دامانت شده آتشفشان
ای خرابِ راکتِ دیوانه ها
سوختندت جاهلان و ناکسان
ای اسیرِ گرگ و کفتار و شغال
می رهانندت ، ترا نسلِ جوان
ای وطن ! ای مادرِ ماتم زده

پیرنِ یوسف ترا شد خون چکان
ای وطن! ای مهرِ تو، در رگِ رگم
در فراقِ سوخت مغزِ استخوان
ای وطن! ای مادرِ خونین جگر
از جفای رهبرانِ جنگیان
ای وطن! ای مادرِ زخمیِ من
زخمِ هایت را نمایم، پانسمان
ای وطن! ای مادرِ ویران شده
سازمت، با نقدِ اشعارِ روان
غمِ مخور ای مادرِ مخروبه ام
میشوی معمور در اندک زمان
شیرِ مردانی بیایند روی کار
با سلاحِ صلح و وحدت، بیگمان
با سلاحِ، آشتی و، دوستی
با تفاهم، با گهر های بیان
ای وطن! «نعمت» نویسد روز و شب
بهر آزادیِ تو، تا پای جان

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

نوت

(عَنْ بِلِيس) = (عَنْ يَا أَنْ + بِلِيس)
(عَنْ = نجاست، فضله آدمی و جانوران دیگر) و (بِلِيس = امر به لیسیدن)
(کنایه از اشخاص خیلی پلید و کثیف)

برداشته شده از فرهنگِ دهخدا
نشسته بود فقیهی به صدرِ مجلسِ درس
بجای لفظِ (عَنْ) اندر کتابِ خود (من) دید
قلمتراش و قلم بر گرفت (من)، (عَنْ) کرد
از آن سپس که در او بود، اندکی تردید
یکی ز طلاب، این دید و گفت، باد گران
جنابِ آقا عن کرد، جمله عن بکنید
«ایرج میرزا»